

**تحلیل فرامتنی از تشبیه انسان به حیوان در خطبه شقشقیه
با تکیه بر فرهنگ گفتاری کهن عرب**

پوران میرزائی* / عطیه سلمانی موعاری**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۰۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۱۲

چکیده

بی‌توجهی به تمایزات فرهنگی ملت‌ها و تأثیر آن در خوانش مکتوبات کهن، گاه کشف مراد متکلم را با مشکل روبه‌رو می‌کند. این مسئله در مفهوم‌شناسی برخی کنایات و تشبیهات، نظیر «تشبیه انسان به حیوان»، مشهودتر است؛ زیرا امروزه این نوع گویش، در جامعه فارسی‌زبان زشت و مذموم می‌نماید. نهج البلاغه یکی از بارزترین متون کهن دینی پرمخاطب است که نادیده‌انگاری این تفاوت‌ها در خوانش عبارات آن، ذهن خوانندگان را با ابهام روبه‌رو می‌کند. خطبه شقشقیه به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین خطب نهج البلاغه دربردارنده گونه‌های مختلفی از «تشبیه انسان به حیوان» است. مقاله حاضر با شیوه تحلیلی-استنتاجی، سعی دارد با واکاوی فرهنگ گفتاری کهن عرب و توجه‌دهی به عناصر زبانی و غیر زبانی موثر در فهم، به تحلیل و چرایی استعمال این تعبیر بپردازد. اثبات چندکاربرد بودن این تشبیهات و بارمعنایی اعم از مثبت و منفی در سده نخستین، از مهم‌ترین نتایج این پژوهش به‌شمار می‌رود که به تبع آن خروج کلام از دایره سب و توهین و رسیدن به اهداف عقلایی همچون تبیین و روشن‌نگری، هشدار و غفلت زدایی، ترغیب و تحضیض، مدح، توبیخ و سرزنش به همراه خیرخواهی رخ می‌نماید.

کلیدواژه‌ها:

تشبیه انسان به حیوان، نهج البلاغه، خطبه شقشقیه، فرهنگ گفتاری کهن عرب.

*. دانشیار گروه حدیث، دانشکده علوم و معارف حدیث دانشگاه قرآن و حدیث، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

mirzae.p@qhu.ac.ir

Fzm.mah@gmail.com

** . کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قرآن و حدیث، تهران، ایران.

بیان مسئله

توجه به عناصر فرهنگی و بستر صدوری کلام در گذر زمان، در برداشت صحیح از تشبیهات، کنایات و استعارات، اجتناب‌ناپذیر است؛ چراکه توجه به آن، کمک شایانی به فهم درست و دقیق مطالب و انتقال هاله‌های معنایی مترتب بر کلام دارد. از طرفی باید توجه داشت که معناگزینی آرایه‌هایی چون تشبیه، همواره چالش برانگیز است؛ چراکه مضامین فرهنگی در تشبیه و استعاره و روابط بین آن دو تأثیرگذار و لزوماً در زبان مقصد به‌مانند زبان مبدأ نیست. عمدتاً این تفاوت‌های فرهنگی به دو شکل نمود می‌یابد؛ یکی گذر زمان و تغییرات فرهنگ از عصری به عصر دیگر که در زبان یک ملت و فرهنگ و رسوم واحد روی می‌دهد و دیگری اختلاف میان فرهنگ‌های گوناگون به‌صورت هم‌زمان. حال اگر این حرکت، از فرهنگ گفتاری کهن یک ملت به فرهنگ گفتاری معاصر ملتی دیگر رخ دهد، تغییر کاربست عبارات و دگرگونی در بستر تاریخ، به‌ویژه در مفهوم متون متضمن مجاز، دوجندان نمایان می‌شود. نهج‌البلاغه نیز سرشار از تعبیراتی برخاسته از فرهنگ رایج زمان صدور خود و به‌مثابه آینه‌ای از فرهنگ کهن عرب است. کاربرد فراوان تشبیه انسان به حیوان، نمونه‌ای از این دست تمایزات فرهنگی است که بی‌توجهی به آن ذهن مخاطبان معاصر به‌ویژه غیر عرب‌زبان را با چالش روبه‌رو می‌کند؛ چراکه برخلاف حشر و نشر بسیار عرب کهن با حیوانات و رواج تشبیه به حیوان در میان آنان، در فرهنگ گفتاری و ادبیات امروزی، تشبیه به حیوان، به‌ندرت دیده می‌شود و امری نامأنوس و گاه ناپسند به شمار می‌آید و ممکن است به هنگام رویارویی با این متون این سؤالات به ذهن خواننده خطور کند:

۱ — چرا امیرالمؤمنین علیه السلام که اسوه اخلاق است؛ در تعامل با مخاطب خود چنین عباراتی را

به کار برده است؟

۲ - چه بار معنایی متناسب با فرهنگ کهن عرب، در پس این تعابیر نهفته است؟

۳- به حقیقت، بار معنایی منفی، تنها وجه مفهومی قابل دریافت از چنین تشبیهاتی است؟

خطبه شقشقیه در پردازش به این مسئله از دو وجه حائز اهمیت است: اول، جایگاه تاریخی و اهمیت محتوایی این خطبه که در آن مسائل مهم و اثرگذاری از تاریخ صدر اسلام همچون مسئله خلافت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله توصیف دوران حکومت سه خلیفه اول، جریان بیعت مردم و اهداف پذیرش حکومت از سوی ایشان، بیان شده است. دوم، سرشار بودن این خطبه از گونه‌های مختلف تشبیه انسان به حیوان و تعدد به‌کارگیری و تکرار آن در متن.



این خطبه، در بردارنده شش تشبیه صریح از انسان به حیوان است که می‌توان آن‌ها را در سه گونه جای داد: اول تشبیه وجود شریف خود حضرت ﷺ به حیوان، دوم تشبیه خواص حکومت به حیوان و در آخر تشبیه عوام مردم به حیوان.

پیش از واکاوی تعابیر مشتمل بر این تشبیهات، لازم است چند نکته را که در تحلیل کاربست این نوع از صنایع ادبی تأثیرگذارند، مدنظر داشت:

تشبیه، اولین و مهم‌ترین اسلوب علم بیان در هر زبانی، از جمله عربی است. این اسلوب با ذکر چیزی که نزد مخاطب معروف است، امری را که وی نسبت به آن جهل دارد، برایش روشن می‌نماید (هاشمی، بی‌تا: ۲۵۸):

دلیل آنکه این صنعت ادبی همواره از سوی ادبا و دیگران مورد توجه قرار گرفته، میزان تأثیرگذاری به کار بستن این آرایه بیانی و تصویرپردازی آن است. آن‌چنان که موجب می‌شود مخاطب بیشتر و شدیدتر تحت تأثیر قرار گیرد و مراد متکلم را بهتر بفهمد.

در میان موجودات زنده حیوان، بیشترین شباهت را به لحاظ صفات به انسان دارد؛ از این رو فراوانی تشبیه به آن در متون دینی نه تنها امری خلاف عرف و نابجا نیست بلکه کاملاً حساب شده و برای مردمان در تمام اعصار قابل فهم است تا آنجا که می‌توان آن را از جلوه‌های مانایی و اعجاز این کتب به حساب آورد؛

متون دینی در جهت هماهنگی با زبان مخاطب برای رساندن معارف و پیام‌های خود از فرهنگ گفتاری متداول زمان خود، استفاده کرده و در همان بستر و فرهنگ گفتاری بیان شده‌اند. از این رو باید در معنایابی به فرهنگ عصر صدور آن‌ها توجه داشت:

در متونی همچون نهج‌البلاغه که در عین فصاحت و بلاغت، رسالت هدایت و تربیت نفوس انسانی را نیز بر عهده دارند، «تشبیه»، تنها یک آرایش کلامی و زیبایی لفظی نیست که هدف از آن تنها ایجاد مشابهت میان اشیاء باشد؛ بلکه امام ﷺ به کمک آن، هدایت و تربیت را به کالبد الفاظ می‌دمند و با واداشتن مخاطب به تعقل و تفکر از طریق تصاویر بیانی، تمام فضائل و رذایل اخلاقی را به نیکویی ترسیم و زیبایی اخلاق پسندیده و پستی رفتارهای ناپسند را در پیش چشم انسان‌ها مجسم می‌کنند تا با هدایت به سوی حقیقت، واقعیت برای آن‌ها نمایان گردد.



در ادامه به بررسی، تحلیل و معنایابی مصادیق مذکور در بستر تاریخی صدور آن یعنی فرهنگ گفتاری کهن عرب پرداخته می‌شود. شایان ذکر است که در این پژوهش، معیار سنجش بارمعنایی مثبت و منفی، فرهنگ و عرف گفتاری فارسی‌زبانان معاصر است؛ از این رو در پی تحلیل هر بخش از خطبه، نقد ترجمه‌های فارسی نیز به رشته تحریر کشیده شده است.

پیشینه

ویژگی‌های برجسته ادبی و بلاغی خطبه شقشقیه از یک سو و اهمیت محتوایی آن از سوی دیگر، محققان را بر آن داشته تا این خطبه ارزشمند را از زوایای مختلف بررسی کنند که محصول آن مقالاتی است با عناوین: «بافت شناسی اجتماعی سیاسی، نظریه فراگفتمان و مبانی بلاغت» از طیرانی، سلطانی و ربیع (۱۳۹۸)، «بسامدهای هیجانی و سحرانگیزی بلاغی خطبه شقشقیه» از علیزاده و مجیدی (۱۳۹۸)، «بررسی آواشناسی خطبه شقشقیه و جایگاه آن در ارتباط معنایی حروف و واژگان» از خالدی سردشتی موسوی بفرئی (۱۳۹۹)، «مقایسه آراء تحلیلی دو شارح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید و ابن میثم) درباره خطبه شقشقیه» از علی اکبر عباسی (۱۳۹۸)، «تحلیل استراتژی گفتمان ادبی خطبه شقشقیه» از محمودی، چراغی‌وش و میرزایی (۱۳۹۸) و مقاله «بررسی واژگان متقارب المعنی در خطبه شقشقیه نهج البلاغه» از سجادی و هادی فرد (۱۳۹۲) و ... از عناوین، خود پیداست که هیچ یک از این نگاشته‌ها از حیث چرایی جویی و مفهوم‌شناسی به مبحث تشبیه انسان به حیوان در این خطبه ورود نکرده‌اند.

اما به لحاظ پیشینه نظری مقاله‌ای موجز با عنوان «نگاهی معناشناختی به حیوان‌انگاری انسان‌ها در زبان نهج البلاغه و لزوم حفظ حرمت انسان» (عشایری منفرد ۱۳۹۱) نوشته شده که به شکلی عام با رویکردی تحلیلی و البته تنها از جنبه بلاغی و معناشناسی لغوی در بستر تاریخ، تشبیه انسان به حیوان در نهج البلاغه را مورد بررسی قرار داده بود؛ که می‌تواند به عنوان پیشینه‌ای برای این مقاله لحاظ شود. البته پژوهش حاضر با اتکا بر بازخوانی فرهنگ عرب به حل این معضل پرداخته که از وجوه مختلف و متعدد جامع‌تر و کامل‌تر است.

جایگاه حیوان در فرهنگ گفتاری عرب کهن

واکاوی آداب و رسوم کهن عرب در سده نخستین اسلام به‌عنوان رسوم و فرهنگ عرب معاصر امیرالمؤمنین ع با محوریت جلوه‌های حضور حیوان در این فرهنگ، امری ضروری است. چه



اینکه آشنایی با شاخصه‌های گفتاری عرب کهن موجب می‌شود، توجه به قرابت این نحو گویش با فرهنگ زمان صدورش، در فهم مفاهیم و چرایی آن راهگشا باشد.

از جستار در آداب و رسوم و فرهنگ عرب متقدم برمی‌آید که «حیوان» بخشی جدانشدنی از زندگی آنان بوده است. گویی معنا بخشیدن به اجزای زندگی بدون کمک گرفتن از مناسبات زندگی حیوانات ممکن نبوده و تشبیه به آن مرسوم و گاه نشان‌دهنده شایستگی و همراه با افتخار به حساب می‌آمده است. تا جایی که عرب کهن به چشم سنبلی از امور نیک و بد به حیوانات می‌نگرد و حتی سعد و نحس ایامش را با تفل و طیره به حیوانات رقم می‌زند. (جواد علی، ۱۴۲۲ ق: ۶/۷۸۹) به نظر می‌رسد این امر برخاسته از محیط جغرافیایی و شرایط زیستی عرب کهن یعنی زندگی در صحرا و بیابان باشد. حشر و نشر بسیار با حیوانات، دسترسی آسان به آن‌ها، جلوی چشم بودن و تأثیر زیاد حیوان در رفع حوائج مادی و ظاهری زندگی عرب متقدم، در ایجاد این نگاه بی‌تأثیر نیست. توجه به نمونه‌هایی از اثرگذاری حیوانات در زندگی عرب بدوی می‌تواند گویای اهمیت و جایگاه ویژه و گسترده حیوان در زندگی ایشان باشد:

عرب در گذشته خدایان فراوانی در اشکال مختلف داشته است. برخی از این خدایان به شکل انسان و حیوان (جواد علی، ۱۴۲۲ ق: ۵/۸۱) و یا ترکیبی از این دو بودند و گاهی با اسامی حیوانات نام‌گذاری می‌شدند؛ مانند بت «نسر» (کرکس). این گونه نام‌گذاری‌ها به این حقیقت اشاره دارد که برخی از حیوانات نزد آنان محترم و مقدس بودند. آن گونه که گفته می‌شود گاه به هنگام تقرب و دعا به درگاه خدای خود، حیوان را واسطه می‌کردند تا خداوند به سبب رحم به آن، آنان را نیز مورد لطف قرار دهد و مثلاً باران نازل کند. این فرهنگ آن قدر میان آنان شایع بود که گاهی یک قبیله نظیر «قبیله طی» به پرستش حیوانی چون شتر می‌پرداخت. (جارم، ۱۳۴۱ ق: ۱۲۳)

بسیار دیده می‌شود که عرب در نام‌گذاری افراد و قبائل خود از اسامی حیوانات استفاده می‌کند. قبایلی چون «بنی اسد» (فرزندان شیر)، «بنی فهد» (فرزندان یوزپلنگ) و «قریش» (شتر استوار و توانا یا حیوان دریایی عظیم‌الجثه) یا اسامی افرادی با نام «قرد» (میمون)، «دئب» (گرگ)، «قنفذ» (خارپشت)، «طبی» (غزال) و «حیّه» (مار) از این گونه‌اند. (قلقشندی، احمد، بی‌تا: ۱/۳۱۲)



عرب وقایع مهم زندگی خود چون جنگ‌ها و برخی روزهای مهم زندگی‌اش را نیز، با نام حیوانات قرین می‌کرد. مثلاً رأس هر صد سال را «سنة الحمار» (ثعالبی، بی تا ۳۲۷) یا سال حمله سپاه ابرهه به کعبه مقدس را «عام الفیل» نامیده است. یکی از شاعران بزرگ عرب «نمر بن تولب» (ببر فرزند کره الاغ) نام داشت. (ابن قتیبه دینوری، ۹۹: ۱۴۲۳)

همچنین در فرهنگ عرب بسیار دیده می‌شود که از اسم حیوانات به‌عنوان القاب انسان استفاده می‌شود: رواج این دست از القاب برای شخصیت‌ها و اشخاص محترم، عدم قبح این شیوه در شناساندن افراد در میان جامعه عرب را اثبات می‌کند. مثلاً «مروان دوم»، آخرین خلیفه اموی، به خاطر جرئت نظامی، شکیبایی و پایداری خاصی که در جنگ‌ها داشت «مروان الحمار» نامیده می‌شد. (ذهبی، ۱۴۰۵ ق، ۷۵/۶) و پیش از آن نیز به «مروان فرس» معروف بوده است. (سمعانی، ۱۳۸۲ ق، ۲۸۷/۳) از دیگر کسانی که در تاریخ به حمار مشهور بود، «عبد الله» صحابی شوخ طبع پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که گاه و بیگاه ایشان را به تبسم می‌انداخت و پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرموده بودند که «او خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را دوست دارد». (ابن اثیر جزری، ۱۴۰۹: ۱۱۲/۳). «حسین بن قیس رحبی» از راویان اهل سنت لقبش «حَنَس» بود که به معنای مار و حشرات است. (عسقلانی، ۱۳۲۶ ق، ۳۶۴/۲). «صالح بن اسحاق ابو عمر الجرمی» نحوی و لغوی سرشناس نیز، ملقب به «کلب» بود. (سیوطی، بی تا ۸/۲) به گفته جاحظ، عرب هر چیز بزرگی را به «کلب» لقب می‌دهد. از این رو به شیر هم لقب «کلب الله» داده شده است. (جاحظ ۱۴۲۴، ق: ۳۴۹/۲)

در ادبیات عرب به مجموعه وسیعی از نام‌های حیوانات می‌توان دست یافت که در نام‌گذاری اجرام آسمانی، صور فلکی، سیاره‌ها و ستاره‌ها، گیاهان، مصنوعات دستی و نیز افراد و ... به کار گرفته شده است. (لطفی، ۱۴۰۶ ق: ۱۶۶) که همچنان از حضور محسوس و سلطه حیوان بر سایر شئون زندگی انسان‌ها در آن عصر، نشان دارد.

از دیگر شیوه‌های قابل اتکا برای پی بردن به احوالات زندگی بشر و به طور کلی فرهنگ مردمان در هر عصر، بررسی آثار منظوم و منثور باقی مانده از سخنوران و نویسندگان کهن هر ملت و دیگر آثار فرهنگی رایج در بین آن مردمان، اعم از داستان‌ها، افسانه‌ها، مثل‌ها و ... است. در ادبیات عرب، اشعار جاهلی یکی از ابزار در این حوزه به شمار می‌رود که با تمسک به آن می‌توان به آداب و رسوم و فرهنگ کهن عرب پی برد.



ضرب المثل‌های عرب متقدم به عنوان شاخصی که می‌تواند میزان زشتی و زیبایی نمادها را در آن فرهنگ نمایان کند، گویای استفاده گسترده و متنوع آنان از تشبیه به حیوانات است. بسیار دیده می‌شود که حکمای بزرگ عرب در ارشادات و راهنمایی‌هایشان مردم را به حیوانات ارجاع داده‌اند. مثلاً در متون آمده است حکیمی از باب اندرزگویی می‌گفت: «خذ من الحمار شکره وصبره، ومن الکلکب نصحه لأهله، ومن الغراب کتمانہ للسفاد». سپاسگزاری و شکیبایی را از الاغ، خیرخواهی برای بستگان را از سگ و مخفیانه آمیزش کردن را از کلاغ بیاموزید. (زمخشری، ۱۴۱۲: ۳۶۰/۵) در حقیقت حکیم و ادیب برای رساندن مفاهیم مدنظر خود از بدیهی‌ترین و ملموس‌ترین مفاهیم استفاده می‌کند که به بهترین شکل منظورش را برساند تا مردم آن را به‌خوبی بفهمند و با توجه به محیط محدود آن دوران، حیوان، نزدیک‌ترین و مناسب‌ترین گزینه به نظر می‌رسیده است.

شاعران عصر جاهلی در تمام مقاصد شعری خود اعم از وصف، مدح، هجو، رثاء، فخر، حکمت و ... حیوان را وارد کرده و حضور او را به‌عنوان عضو جدانشدنی و اثرگذار به رخ کشیده‌اند. در اشعار کهن عرب بسیار دیده می‌شود که شاعر برای توصیف معشوقه خود و به‌منظور مدح و دلبری از آن، وی را به حیوان تشبیه می‌کند. چنین تشبیهاتی در اشعار امروالقیس شاعر پرآوازه عرب و پیشوای دیگر سرایندگان در روزگار جاهلی، دیده می‌شود. او که معروف به شاعر عاشق‌پیشه است جزء جزء وجود معشوقش را با تشبیه به حیوانات مختلف به تصویر می‌کشد. (شیبانی، ۱۴۲۲: ۱۲۳)

عنتره شاعر معروف عرب در درگیری با دشمنان، خود را به افعی تشبیه می‌کند تا بیداری و جریزه‌اش را به رخ بکشد. (جاحظ ۴: ۴۰۹/۱۴۲۴)

برخی، از قبایل خود دوری گزیده، به بیابان می‌روند و زندگی با حیوان را بر زندگی با انسان ترجیح داده و مثل حیوان بودن را افتخار می‌دانند: «و به‌جای شما قومی دیگر برگزیدم که همانا گرگ تیزرو و ببر رنگ‌به‌رنگ و کفتار درنده هستند». (ابن میمون البغدادی، بی‌تا: ۲۸۷)

شاعر عرب حتی به گاه مرثیه‌سرایی، خود را به شتر یا گورخر فرزند از دست‌داده، تشبیه می‌کند، شاید او دست‌آویزی محسوس‌تر از حیوان نیافته؛ چرا که حیوان تنها موجودی است که تمام مردم با آن انس دارند و هر روز حرکات آن را می‌بینند. پس بهره‌جستن از این محسوس عینی، برای انتقال مفاهیم، بهترین گزینه خواهد بود. محصول همین فرهنگ است که «خنساء» شاعره مرثیه‌سرا



معروف به «بکاء العرب»، بی‌تابی و سرگشتگی خود در فراق برادرش که در جنگ کشته شده را به بی‌تابی شتر فرزند مرده‌ای که برگرد جنازه فرزندش می‌چرخد، تشبیه می‌کند و خود را با آن مقایسه می‌نماید. (دینوری، ۱۴۲۳ ق: ۱/۳۳۵)

حاصل آنکه عرب کهن چه در جایگاه حکیم، رئیس و شاعر قبیله و چه در مقام نصیحت و ارشاد و چه در جایگاه فردی عادی در مقام محاورات روزمره، در تشبیه و تمثیل، از حیوان کمک می‌گیرد.

تحلیل مصادیق و معنایابی تشبیه انسان به حیوان در خطبه شقشقیه

تشبیه انسان به حیوان در خطبه شقشقیه سه گونه دارد: اول تشبیه خود حضرت (متکلم) به حیوان، دوم تشبیه خواص مردم به حیوان و سوم تشبیه عوام مردم به حیوان. هر یک از این تشبیهات بار معنایی اعم از مثبت و منفی دارد و در تشخیص مراد متکلم، نیازمندی به کشف شاخصه‌های فرهنگ گفتاری به نیکی روشن است. از این‌رو در ادامه به مفهوم‌شناسی هر یک از این گونه‌ها در فرهنگ گفتمانی رایج میان عرب کهن و فضای صدور این خطبه و تحلیل چگونگی عملکرد مترجمان و شارحان پرداخته می‌شود.

تحلیل تشبیه متکلم به حیوان متناسب با فرهنگ گفتاری عرب کهن

امام علیه السلام در دو عبارت از این خطبه وجود شریف خود را به خصوصیات مختص حیوان تشبیه کرده است:

اولین بار در اواسط خطبه، امام علیه السلام به پایان یافتن دوران خلیفه دوم و تحولاتی که برای رسیدن عثمان به مقام خلافت صورت گرفت، اشاره می‌کنند و در تبیین عکس‌العمل خود در آن شرایط می‌فرمایند:

«فَيَا لِلَّهِ وَ لِلشُّورَى! مَتَى اغْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَبُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ، لَكِنِّي أَشْفَقْتُ إِذْ أَسْفُؤًا وَ طِرْتُ إِذْ طَارُوا» (خطبه ۳)

«پناه بر خدا از چنین شورایی! من کی در برابر شخص اولشان در استحقاق خلافت مورد تردید بودم، که امروز با اعضای این شورا قرین شمرده شوم؟! (من بار دیگر راه شکیبایی را در پیش گرفتم و) خود را یکی از آن پرنندگان قرار دادم که اگر پایین می‌آمدند، من هم با آنان فرود می‌آمدم و اگر می‌پربندند، با جمع آنان به پرواز در می‌آمدم». (جعفری، ۱۳۷۵: ۶۷)



تعبیر «لَكِنِّي أَسْفَفْتُ إِذْ أَسْفُؤًا وَ طَرْتُ إِذْ طَارُوا» کنایه‌ای است از وضع پرندگانی که به صورت گروهی پرواز می‌کنند، گاه اوج می‌گیرند و به فراز می‌روند و گاه پایین می‌آیند و به زمین نزدیک می‌شوند و در هر دو حال همراه یکدیگرند.

در این بیان حضرت در رویکردی بلاغی با ایجاد مشابهت میان خود و پرندگان در حال پرواز، دست به تصویرگری زده و علاوه بر جذاب کردن سخن، واقعیت‌ها و صورت‌های ذهنی کلام خویش را، به درستی بر ذهن مخاطب نشانده‌اند و این‌گونه پرده ابهام را در پاسخ به شبهه افکنان نسبت به برخی حقایق تاریخی می‌زدایند. روشن است که احوال شکننده زمان خلفا مخصوصاً هنگامی که یک خلیفه از دور خارج می‌شد ایجاد می‌کرد که از هرگونه تفرقه پرهیز شود تا مبادا دشمنانی که در کمین نشسته بودند سر برآورند و اساس اسلام را به خطر بیندازند. حضرت نیز برای حفظ مصالح نظام اسلامی وظیفه خود را در همراهی با حکومت وقت و سایر مسلمانان دانسته تا کیان اسلام را از گزند دشمنان محفوظ بدارند و این همراهی خود را به پرواز پرندگانی تشبیه نموده‌اند که در فراز و فرودها، دسته‌جمعی حرکت می‌کنند و از هم جدا نمی‌شوند.

چنین رویکردی (استفاده از تشبیه انسان به حیوان) فارغ از ادبیات کهن عرب در پیشینه ادبی تمام ملل و فرهنگ‌ها قابل دستیابی و تا به امروز ادامه داشته است. بنای بسیاری از داستان‌ها، تمثیلات، اشعار، سخنان حکمت‌آمیز و ... بر حضور مؤثر حیوانات نهاده شده، حتی در لسان کتب آسمانی همچون قرآن کریم به دفعات دیده می‌شود که برای بیان تمثیل‌های گوناگون از ویژگی‌های حیوانات استفاده شده است. (بقره/۱۷۱، جمعه/۵، اعراف/۱۷۹)

ناگفته روشن است که در ادبیات فارسی‌زبانان، تشبیه به پرندگان عموماً پسندیده و دور از اکراه است و حتی اگر معنای تشبیه با بار معنایی منفی همراه باشد، باز هم از باب تشبیه به یک حیوان، نامطبوع و آزاردهنده نیست. از این‌رو، پذیرش این بخش از خطبه، برای مخاطب فارسی‌زبان بدون چالش است؛ اما به گاه ترجمه، باز هم مترجمان کمتر به شکل مستقیم و با ذکر صریح اجزای تشبیه، به ترجمه تعابیر مبادرت داشته‌اند و اغلب تنها بر ذکر وجه شبه اکتفا کرده‌اند حال آنکه شارحان به جهت فضای گسترده‌تر، ضمن بیان معنا، بر ترجمه تک‌به‌تک لغات و «تشبیه به پرندگان» نیز اذعان داشته‌اند. (ابن‌میثم، ۱۴۰۴: ۲۶۲/۱؛ مکارم، ۱۳۷۵: ۳۶۰/۱)



از آنجایی که چنین تشبیهاتی در زبان فارسی هم دل‌نشین و پذیرفته است؛ نیاوردن تشبیه و اکتفا به رساندن مفهوم، از بار بلاغی کلام می‌کاهد و ضمن آنکه اثرگذاری را کم می‌کند ممکن است مراد متکلم را هم به درستی منعکس ننماید. دومین بار، حضرت در انتهای خطبه پس از وقفه‌ای که در سخنانشان با پرسش یکی از صحابه ایجاد شد و ابن عباس از ایشان خواست تا دوباره کلامشان را ادامه دهند؛ از ادامه آن امتناع کردند و فرمودند: «تِلْكَ شِقْشِقَةٌ هَدَرَتْ ثُمَّ قَرَّتْ.» (خطبه ۳)

«این سخنان به منزله شقشقه‌ای بود که از دهان شتر بیرون می‌آید، بیرون آمد و صدا کرد، سپس در جای خود قرار گرفت.» (فقیهی، ۱۳۷۶: ۳۵)

«شقشقه» در اصل به معنای قطعه پوست بادکنک ماندنی است که وقتی شتر به هیجان می‌آید از دهان خود بیرون می‌فرستد و هنگامی که هیجانش فرو نشست به جای خود بازمی‌گردد. در ادبیات عرب به خطبای زبردست، هنگامی که در اوج هیجان و شور قرار می‌گیرند «ذو شقشقه» گفته می‌شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۸۵/۱۰)

شارحان این تعبیر را کنایه از آن دانسته‌اند که این سخنان، اسرار درون من بود که از سوز دل خبر می‌داد، هنگامی که به هیجان آمدم خطبه ایراد کردم ولی الآن که به خاطر مطالعه نامه و سؤالات سائل، آن حال و هوا تغییر یافت، دیگر میلی به ادامه آن سخن ندارم. (مکارم، ۱۳۷۵: ۴۰۳/۱) برخی نیز گفته‌اند کلام حضرت نشان می‌دهد که ایشان به این سخنان اعتنایی نداشته‌اند؛ حال یا به خاطر عدم توجه شنوندگان و یا به خاطر عدم اعتنای خود به بحث خلافت. (خویی، ۱۴۰۰: ق: ۱۱۳/۳)

بر خلاف تشبیه اول که در عرف گفتاری امروزی فارسی قابل هضم است؛ تشبیه اخیر، در فرهنگ گفتاری زبان فارسی، نامتعارف جلوه می‌کند؛ زیرا تشبیه به شتر در تبادلات کلامی فارسی‌زبانان کاربردی ندارد و آنان به دلیل شرایط اقلیمی محل زیست و عدم مؤانست، با این حیوان آشنایی چندانی ندارند. بر خلاف فرهنگ عرب که شتر در تار و پود زندگی‌اش جای گرفته است و همچون عضوی از خانواده بلکه بعضاً شریف‌تر از آن رخ می‌نماید. (میرزایی و سلمان، ۱۴۰۲: ۶۷) با این همه در آمیختگی و درهم تنیدگی زندگی عرب متقدم با شتر و در نتیجه آشنایی و آگاهی بسیار مردمان آن دوران از حالات و ویژگی‌های آن، طبیعی است که عرب‌زبانان بیشترین میزان استفاده از این حیوان در مقام تشبیه را داشته باشند. امام علی علیه السلام نیز در کلامشان بیش از هر حیوانی از شتر و متعلقاتش برای تشبیه استفاده کرده‌اند.



نکته‌ای که در ترجمه باید به آن توجه داشت آن است که علی‌رغم مرسوم نبودن تشبیه به شتر در دیگر فرهنگ‌ها، صرفاً معنای سخیف و یا توهین‌آمیز از آن برداشت نمی‌شود بلکه به فراخور مقام کلام، توأم بودن تمثیل مثبت و منفی در دیگر فرهنگ‌ها نیز قابل درک است. در عبارت مورد بحث نیز بوی استخفاف و توهین استشمام نمی‌شود حتی اگر در نگاه ظاهری به هنگام ترجمه امری مذموم و نکوهیده به نظر بیاید؛ چرا که تحمل آن تنها مستلزم آشنایی با فرهنگ متقدم عرب است. مفهوم یابی «شقشقه» در قلم مترجمان، مختلف نمود یافته است؛ برخی «شقشقه» را اصلاً معنا نکرده و عیناً لفظ عربی را در ترجمه آورده‌اند (معادیخواه، ۱۳۷۴: ۲۶؛ بهشتی، بی‌تا: ۱۲)؛ برخی برای تقریب بیشتر به ذهن «شقشقه شتر» ترجمه کرده‌اند (فیض الاسلام، ۱۳۶۸: ۵۴/۱؛ آقامیرزایی، ۱۳۷۹: ۱۰؛ جعفری، ۱۳۸۸: ۱۴۱) و برخی دیگر بدون ذکر از شتر، آن را به معنای «آتش درونی» (شیروانی، ۱۳۸۱: ۴۹؛ انصاریان، ۱۳۸۸: ۱۵)، «شعله غم» (شهیدی، ۱۳۷۸: ۱۱؛ ارفع، ۱۳۷۹: ۵۵)، «شعله‌ای از آتش دل» (مکارم، امامی و آشتیانی، بی‌تا: ۶۹/۱)، «شعله اندوهی عمیق» (عابدینی مطلق، ۱۳۷۹: ۲۱) «سختی و دشواری» (ترجمه فارسی قرن ۵ و ۶، ۱۳۷۷: ۲۴/۱) و «شور و جوشش» (خراسانی، ۱۳۵۸: ۶۳۲/۲) دانسته‌اند که رویکرد اخیر، غالب بوده است. از عملکرد مترجمان به‌روشنی فهمیده می‌شود که چون کاربست چنین تعبیری در فرهنگ ایشان، با بار معنایی منفی همراه است و با جایگاه امام عَلَيْهِ السَّلَام منافات دارد؛ سعی در تغییر ظاهری، جایگزینی لغات معادل و حتی در بسیاری از موارد حذف اصل تشبیه را داشته‌اند. حال آنکه با رعایت امانت در ترجمه و تصریح به تشبیه، تنها با توضیح کوتاهی در پانویس مبنی بر توجه به نمایش فرهنگ عرب کهن در این کلام، نیز می‌شود مفهوم را جایگزین کرد و از زیبایی کلام نکاست.

تحلیل تشبیه خواص به حیوان متناسب با فرهنگ گفتاری عرب

در بخش‌هایی از این خطبه حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام به توصیف شخصیت و عملکرد خلفای پیش از خود پرداخته و با ذکر برخی از صفات بارز آن‌ها عملکردشان را به نقد کشیده‌اند. ایشان عمر را شخصی تندخو و خشن معرفی می‌کنند و پاره‌ای از مشکلات حکومت وی را که برخاسته از خلیقات اوست، برمی‌شمارند. در بخشی از این توصیفات آمده است:

«...فَصَاحِبُهَا كَرَاكِبِ الصَّعْبَةِ إِنَّ أَشْتَقَّ لَهَا حَرَمًا وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَمَّ...» (خطبه ۳)

«دمساز طبع درشتخو چونان سوار بر شتر چموش است که اگر افسارش را بکشد بینی‌اش بریده

شود و اگر رهایش کند از اختیارش به در می‌رود.» (جعفری، ۱۳۷۵: ۶۷)

در مفهوم‌شناسی این بخش عالمان دو دسته‌اند:

اکثریت منظور حضرت از «شتر چموش» را «حکومت و مسند خلافت» و «زامدار حکومت» را «سوار بر این شتر» در نظر داشته‌اند؛ (دشتی، ۱۳۸۰: ۴۷؛ شیروانی، ۱۳۸۱: ۴۷؛ انصاریان، ۱۳۸۸: ۲۱۷؛ مکارم، امامی و آشتیانی، بی‌تا: ۶۵/۱) که در این صورت عبارت، از دایره تشبیه انسان به حیوان و گستره این پژوهش خارج است؛ زیرا «مشبه‌به» «حکومت» خواهد بود. اغلب مترجمان صرفاً با ترجمه تحت‌اللفظی و بدون عنایت به سیاق کلام «حکومت» را مشبه‌به دانسته‌اند. شاید دلیل این‌گونه عملکرد آنان و حذف تشبیه خلفا به حیوان، ممانعت از آن چیزی است که موجب اختلاف می‌شود و از مباحث مناقشه برانگیز میان مسلمانان است. از این رو، راه حل و تدبیر «رفع شبهه پیش از طرح آن» را همان تفسیر حکومت به مشبه‌به دانسته‌اند.

البته برخی دیگر «شتر چموش» را کنایه از خلیفه دوم فرض کرده و «راکب الصعبه» را، کنایه از هر کسی گرفته‌اند که بخواهد مصاحب او باشد؛ چراکه به هر تقدیر از گزند «عمر» در امان نخواهد بود. (فیض الاسلام ۱۳۶۸: ۴۹/۱؛ ارفع، ۱۳۷۹: ۵۳؛ بهشتی، بی‌تا: ۱۱؛ انصاری قمی، بی‌تا: ۵۵/۱) با در نظر گرفتن وجه اخیر، عبارت در محدوده تشبیه انسان به حیوان تحلیل می‌شود.

البته از منظر پژوهش حاضر وجه دوم (تشبیه انسان به حیوان) در تحلیل این بخش پسندیده‌تر است؛ چرا که سیاق کلام، بحث از جایگاه حکومت و زمامداری به‌طور عام و بیان آفات خلافت نیست، بلکه بیان عملکرد هر یک از خلفا و نقد آنان است. صدر و ذیل کلام این مطلب را به‌خوبی نشان می‌دهد؛ چرا که حضرت در عبارت پیشین، به سبک عملکرد خلیفه اول پرداخته‌اند و در عبارت پسین نیز، عملکرد خلیفه سوم را مطرح و کاستی‌ها و اشکالات عمده وارد به او را بیان کرده‌اند. پس شایسته است در بخشی که مربوط به دوران خلافت عمر است هم به نقد عملکرد خلیفه دوم بپردازند. در قسمتی دیگر از خطبه، حضرت به توصیف خلیفه سوم پرداخته و ضمن ترسیم زندگی و شخصیت او با به کار بردن تعابیری که وی را در مقام تشبیه به حیوان قرار می‌دهد، از فرصت‌طلبی و هجوم نزدیکان او به بیت‌المال و بهره‌جویی افسار گسیخته از آن پرده برداشته‌اند و زیاده‌روی عثمان



و نزدیکانش را که پس از تهیدستی طولانی به اموال بیت‌المال دست یافته بودند، به شتری تشبیه کرده‌اند که پس از خشک‌سالی زمستان به علفزار بهاری می‌رسد و با حرص و ولع در آن می‌چرد. (مکارم، ۱۳۷۵: ۳۶۳/۱)

«إِلَىٰ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ يَبْنَ ثَيْبِهِ وَ مُعْتَلْفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَحْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ [حَضَمَ] حِضْمَةَ الْإِبِلِ بِنْتَةِ الرَّبِيعِ.» (نهج البلاغه، خطبه ۳)

«آن گاه «سومی» برخاست، در حالی که از پرخوارگی باد به پهلوها افکنده بود و چونان ستوری که همی جز خوردن در اصطبل نداشت، خویشاوندان پدریش با او همدست شدند و مال خدا را چنان با شوق و میل فراوان خوردند که اشتراک، گیاه بهاری را» (شهیدی، ۱۳۷۸: ۱۰)

در ترجمه‌های این بخش اختلاف نظری میان مترجمان دیده نمی‌شود و حتی در تعیین مصادیق آن با توجه به اشاره صریح حضرت در کلام، همگان با تعابیر مختلف اما مترادف، از «عثمان» و «خاندان پدری‌اش» (بنی‌امیه) یاد کرده و وجه شبه را «به غارت بردن حریصانه بیت‌المال در نهایت اسراف و زیاده روی» عنوان کرده‌اند. (شهیدی، ۱۳۷۸: ۱۰؛ شیروانی، ۱۳۸۱: ۴۸؛ انصاریان، ۱۳۸۸: ۹ و ...)

در این خطبه حضرت برای توصیف شخصیت عثمان ابتدا از تعبیری استفاده می‌کنند که اگرچه برای انسان هم به کار می‌رود اما اصالتاً و غالباً برای چهارپایان استفاده می‌شود (منتظری، ۱۳۸۳: ۵۴/۲؛ قطب‌راوندی، ۱۴۰۶ ق: ۱۲۸/۱) عباراتی چون «نَافِجًا حِضْنِيهِ» (شتر یا انسانی که از خوردن طعام پهلوهایش برآمده است) و «يَبْنَ ثَيْبِهِ وَ مُعْتَلْفِهِ» (رفت و آمد بین محل سرگین انداختن و خوردن) (قرشی بنابی، ۱۳۷۷: ۱۰۱۲/۲؛ خوبی، ۱۴۰۰ ق: ۹۷/۳؛ ابن‌میثم، ۱۴۰۴ ق: ۲۶۲/۱) اما در ادامه، تشبیه به حیوان را صراحتاً در کلام خود ظاهر می‌کنند و می‌فرمایند: «يَحْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ حِضْمَةَ الْإِبِلِ بِنْتَةِ الرَّبِيعِ» (عثمان و خاندانش همچون شتری که گیاه تازه بهاری را با ولع می‌خورد، به غارت بیت‌المال دست زدند). در تمام این عبارات توسعه بی‌حد و حصر در بهره‌وری از نعمت‌های دنیایی و حرص و ولع برای رسیدن به آنچه از راه تصرف در بیت‌المال حاصل شده بود، نمایان است؛ همان‌گونه که برخی از شارحان نیز به آن عنایت داشته‌اند. (مکارم، ۱۳۷۵: ۳۶۳/۱؛ ابن‌میثم، ۱۴۰۴ ق: ۲۶۲/۱) همچنین «حضم الابل» کنایه از حرص عثمان و خویشاوندانش نسبت به حیف و میل کردن بیت‌المال عنوان شده است. (هاشمی خوبی، ۱۴۰۰ ق: ۹۷/۳)



جالب آنکه برخی از شارحان چون ابن ابی‌الحدید، علی‌رغم اذعان به حیف و میل کردن بیت‌المال در دوران خلیفه سوم، تشبیه آمده در کلام حضرت علیه‌السلام را نادیده گرفته و از بیان آن امتناع کرده‌اند. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷ ق: ۱/۱۹۸ و ۱۹۹)

روشن است که این عبارات در انتقاد از عملکرد خلیفه سوم بیان شده و حضرت با به کار بردن چنین تعابیری اذهان را متوجه دنائت این نوع عملکرد، کرده‌اند.

در تحلیل اینکه چرا امام علیه‌السلام چنین تعابیری را به کار برده‌اند لازم است گفته شود که یکی از وجوه معنایی به کار رفته در تشبیه انسان به حیوان در کلام امام علی علیه‌السلام، معنای «هجو» است که به تصریح برخی شارحان، تعبیر اخیر از شدیدترین انواع هجو در کلام عرب، به شمار می‌آید. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷ ق: ۱۹۷).

مشخصاً در نگاه ابتدایی و ظاهری از این سخنان، به‌ویژه به گاه ترجمه در زبان فارسی معاصر، معنای توهین نیز به ذهن متبادر می‌شود؛ پس ضروری می‌نماید در کارکرد و ابعاد معنایی هجو، با دقت بیشتری غور شود تا ذهن مخاطب از دستیابی به معنای صواب باز نماند.

«هجو» در معنای اصطلاحی نوعی شعر یا نثر است که ضد مدح باشد و با لحنی گزنده، صریح و گاه توهین‌آمیز برای مقاصد شخصی و گاه بیان دردهای اجتماعی — سیاسی به کار رود (داد، ۱۳۷۸: ۵۳۵) که غالباً در زبان عوام مردم با بدگویی و دشنام همراه است. هجو اساساً از مضامین مشترک ادبیات همه ملل است و از پیشینه‌ای غنی برخوردار است. با توجه به ارزش سخنوری در میان عرب کهن و در عصر جاهلیت نیز بسیار دیده می‌شود که هجوگویی همواره چون ابزاری در دست شاعر برای مقابله با دشمنانش بوده و به‌قدری اثرگذار است که کارکردش از کارکرد شمشیر در میدان جنگ بیشتر محسوب می‌شود. این امر پس از ظهور اسلام و طی قرون متمادی و حتی تاکنون نیز وجود داشته است؛ یعنی با زبان هجو می‌توان به روشن کردن حقایق دست زد و به جنگ معاندین و دشمنان برخاست.

برای دستیابی به مقصود اصلی و مصادیق صحیح از سبک ادبی هجو در کلام امام علی علیه‌السلام لازم است تا با بررسی کارکرد این شیوه بیانی در فرهنگ اسلامی ابتدا تصور روشن و صحیحی از این واژه به دست آید. باید دانست که کارکرد این لغت در ادبیات دینی با محدودیت‌هایی همراه است که

سب و دشنام را از دایره آن خارج می‌کند. در متن قرآن کریم دیده می‌شود که به هجو دشمنان اسلام در دفاع از رسول خدا ﷺ و دین الهی پرداخته شده است؛ مانند سوره مسد که شامل هجو همسر پلید ابولهب است یا در سوره کوثر که خداوند بدخواهان پیامبر ﷺ را هجو نموده است؛ زیرا «ابتر» در اصل به معنی «حیوان دم بریده» است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام به منظور هتک و توهین به حضرت بوده است و تعبیر «شانی» بیانگر این واقعیت است که آن‌ها در دشمنی خود حتی کم‌ترین ادب را نیز رعایت نمی‌کردند و عداوتشان آمیخته با قساوت و رذالت بود. در حقیقت قرآن می‌گوید: این لقب خود شماست، نه پیغمبر اکرم ﷺ (مکارم، ۱۳۸۶: ۳۷۵/۲۷)

البته این مسئله در فرهنگ قرآنی و سیره رسول اکرم و ائمه طاهرين ﷺ کاملاً روشن و غیرقابل انکار است که هرگاه هجو از مصادیق فحش و ناسزاگویی باشد مورد تأیید اسلام نیست. خداوند در قرآن کریم با صراحت از سب بت‌ها و خدایان مشرکین نهی می‌کند؛ «و آنچه را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید» (انعام/۱۰۸) سیره امام علی ﷺ نیز بر همین امر دلالت دارد؛ آنجا که حتی در میدان جنگ و به گاه ناسزا پراکنی لشکر دشمن، یارانشان را از ناسزاگویی نهی می‌فرمودند و تنها برشمردن عیوب، به منظور روشنگری را جایز می‌شمردند. (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶)

اساساً «هجو» در فرهنگ اسلامی از ناسزا و اهانت به دور است و با یادآوری عیوب و کاستی‌های جریان باطل و زشتی‌های جبهه طاغوت، با بیانی قاطع و برنده به روشنگری می‌پردازد و در جهت رشد و هدایت جامعه گام برمی‌دارد. (میبدی، ۱۳۹۴: ۱۹۴)

آن چنان که پیامبر اسلام ﷺ نیز برای رهایی از شرارت‌های معاندین و برخی سران یهود که هتاک و پرده‌در بودند به استفاده از سلاح هجو دستور می‌دادند. به عنوان مثال به حسان بن ثابت فرمودند: «اهجُ المشركين، فَإِنَّ جَبْرِيلَ مَعَكَ» (مشرکان را هجو نما که جبرئیل با توست). (بخاری، ۱۴۲۲ ق: ۱۱۳/۵) همچنین ایشان به برخی از شاعران مسلمان دستور دادند که مشرکان را هجو کنند و با زبان و بیان خود از حقایق دینی و اصول اسلامی دفاع کنند. ایشان در این باره می‌فرمایند: «مؤمن با شمشیر و زبان خویش جهاد می‌کند، به خدایی که روحم در دست اوست [به وقت هجو کفار] گویی آن‌ها را با تیر می‌زنید». (احمد، ۱۴۲۱ ق: ۱۴۸/۴۵)



بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که گاهی برخی از انسان‌ها خودشان را در موقعیتی قرار می‌دهند که استحقاق استخفاف و تحقیر را پیدا می‌کنند و هجو آن‌ها از منظر عقل و شرع نه تنها قبیح نیست بلکه لازم نیز شمرده می‌شود تا برای دیگر افراد روشنگری شود؛ مثلاً انسانی که نفوذ اجتماعی بالایی دارد وقتی از این نفوذ برای بدعت‌گذاری در دین و انحراف مردم سوء استفاده می‌کند باید با روشنگری و حتی با استخفاف، نفوذ اجتماعی را از او سلب کرد تا مردم به او اعتماد نکنند و در پی انحرافات او روانه نشوند. در زبان امیرالمؤمنین علیه السلام نیز توییح برخی از غاصبان حکومت که پلیدی خود را در لفافه‌ای از تزویر پنهان کرده و توده مردم را فریفته بودند، دیده می‌شود؛ چراکه مردم ذات پلید آنان را بشناسند و در پی انحرافات آن‌ها روان نشوند. (نهج البلاغه، نامه ۳۸، در سرزنش عمرو عاص). اینجاست که حتی گاه استفاده از صفات یک حیوان برای انسان پست، کم و ناقص است. قرآن کریم به روشنی در وصف این افراد می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف/۱۷۹؛ فرقان/۴۴)

در نتیجه، تشبیه انسان به حیوان لزوماً از مصادیق ناسزاگویی و توهین به مخاطب شمرده نمی‌شود و سخن حضرت از جنس هجو مزین به حدود اسلامی و جلوه‌گر واقعیت وجودی فرد در ذهن مخاطب، به‌منظور شناساندن صفات زشت موجود در مشبه و تحذیر از آن در جهت هدایت جامعه است.

تحلیل تشبیه عوام به حیوان متناسب با فرهنگ گفتاری عرب

در قسمت پایانی خطبه، امام علیه السلام در شرح هجوم مردم برای بیعت، آنان را یک‌بار به «یال گفتار» و باری دیگر به «گله گوسفندان» تشبیه می‌کنند:

«وَ النَّاسُ إِلَيَّ كَعُرْفِ الضَّبُعِ يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ.»

«و ناگهان دیدم مردم از هر سوی روی به من نهادند و چون یال گفتار پس و پشت هم ایستادند.» (شهیدی، ۱۳۷۸: ۱۱)

دانشوران اکثراً، به ترجمه تحت‌اللفظی «مانند / چون یال گفتار» (شهیدی، ۱۳۷۸: ۱۱؛ انصاریان، ۱۳۸۸: ۹؛ جعفری، ۱۳۸۸: ۱۳۹) «مانند موی گردن گفتار» (فیض الاسلام ۱۳۶۸: ۵۳/۱؛ ارفع، ۱۳۷۹: ۵۳) و ... بسنده نموده‌اند. برخی نیز علاوه بر ترجمه لغوی، با توجه به قرائن موجود در کلام، به «وجه شبه» نیز اشاره و معنای «ازدحام، فراوانی» (مکارم، امامی و آشتیانی، بی‌تا: ۱/ ۶۷)، «انبوه مردم» (دین‌پرور، ۱۳۷۹: ۲۳) «در کثرت و انبوهی» (فقیهی، ۱۳۷۶: ۳۳) و ...



را اضافه کرده‌اند. معدودی نیز، واژه «کفتار» را حذف و تنها به معنای «جمع شدن» مردم اشاره دارند. (اسماعیلی، ۱۳۶۴: ۲۸)

علامه جعفری در رویکردی متفاوت، «ضبع» را به معنای «قحطی» گرفته و افزون بر برداشت معنای ازدحام، کلام را این‌گونه معنا کرده‌اند: «انبوه مردم با ازدحامی سخت به رسم قحطی‌زدگانی که به غذایی برسند برای سپردن خلافت به دست من از هر طرف هجوم آوردند.» (جعفری، ۱۳۷۵: ۶۹)

شارحان نیز تمامی هم داستان‌اند که «عُزْفُ الضُّبُع» به معنای «یال کفتار» و کنایه از «شدت ازدحام و کثرت جمعیت» است. (ابن میثم، ۱۴۰۴ ق: ۲۶۴/۱؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷ ق: ۲۰۰/۱؛ دنبلی خوبی، بی‌تا: ۶۶). برخی عالمان، در شرح و تفسیری متمایز، با توجه‌دهی به شرایط پیش آمده پس از رحلت رسول اکرم ﷺ و دور شدن جامعه از مسیر صحیح هدایت و تعالی، شرایط زمان بیعت با امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را این‌گونه تصویر کرده‌اند: «پیش‌تازان جامعه اسلامی که از آگاهی‌های وسیع و افکاری نافذ و وجدانی سالم برخوردارند با تمام قوای عقلانی و سطوح وجدانی به سوی ایشان برای بیعت هجوم بردند و این برابر است با هجوم همه انسان‌های آن جامعه، چراکه سایر مردم نیز با هر سطح فکر و طبقه‌ای که بودند دنباله‌رو پیش‌تازان شدند مگر عده قلیلی از هواپرستان و دنیاپرستان.» به گفته ایشان در حقیقت این واقعه کنایه از قحطی و خشک‌سالی آرمان‌های عالی زندگی است. (جعفری، ۲: ۳۲۶/۱۳۷۵).

فارغ از عبارات مترجمان و شارحان که به راحتی معنای سرزنش و براءت از آن برداشت می‌شود، باید گفت: واگوی ادب و فرهنگ عرب نشان می‌دهد که در تشبیه به کفتار، همواره «فرومایگی و لئامت» مدنظر است و واژه «عرف الضبع» گاه در مقام هجو و برای اجتماعی که پست و فاقد ارزش است به کار برده می‌شود. مثلاً در بیت زیر «حطیئه» (دینوری، ۱۴۲۳ ق: ۳۱۰/۱) قبیله «بنی بجاد» را با تشبیه به کفتار، به استهزاء گرفته، به پستی و فرومایگی متهم می‌کند.

تری اللؤم منهم فی رقابِ کأنها رقابُ ضباعٍ فوقَ آذانها الغفر

از پستی آنان می‌بینی که گردن‌هایشان همچون گردن کفتاری است که روی گوشش پوشیده از

مو است. (ابن شجری، ۱۳۴۴ ق: ۲۷/۳)

از این رو شاید بتوان گفت مراد آن حضرت از این تشبیه هم اشاره به این نکته باشد که این اجتماع عظیم مردم برای بیعت، اجتماعی ارزشمند و ناشی از فکر و اندیشه و از سر معرفت به امام نیست و از انتخاب‌های گذشته پشیمان نبودند که در مبارزه با دشمنان دین و برپایی جامعه اسلامی تکیه‌گاهی محکم برای آن حضرت علیه السلام باشد. پس روشن است که امیرالمؤمنین علیه السلام با بیانی هجو گونه به روشنگری اعمال این دسته از مردمان پرداخته و از آن برای روشنگری و هدایت سایرین در مسیر صحیح استفاده کرده‌اند. از این رو اگرچه به ظاهر تعداد زیادی از مردم برای بیعت تجمع کردند اما این اجتماع کثیر فاقد بصیرت و ارزش بود و نقطه اتکایی برای حکومت اسلامی به حساب نمی‌آمد؛ چنانچه حوادث پس از بیعت و جنگ‌های متعدد در دوران حکومت آن حضرت علیه السلام که همگی برخاسته از درون امت اسلامی بودند؛ خود مؤید این مطلب است.

پر واضح است که در این اجتماع، تأثیر احساس و عاطفه پررنگ‌تر از اندیشه و تعقل است؛ چراکه تعداد افرادی که با بصیرت در پی رهبری امام علیه السلام بودند بسیار کم بود. حضرت در جملات بعدی خود، با ذکر واقعیت‌های تلخی که توسط همین بیعت‌کنندگان رقم خورد (ناکثین، مارقین و قاسطین) خطبه را ادامه می‌دهند. (جوادی آملی، ۱۳۹۸: ۳۸۳/۱) که این خود مقوم و مؤیدی دیگر بر مباحث بیان شده است.

تشبیه دیگری در ادامه خطبه شقشقیه برای بیعت‌کنندگان مطرح شده که آن هم از نوع تشبیه انسان به حیوان است: «...مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرِيضَةِ الْغَنَمِ.»... به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سر نهاده به هم. (شهیدی، ۱۳۷۸: ۱۱)

در ترجمه این بخش اختلاف نیست؛ اما در شرح با وجود اشتراک در تصریح بر «ازدحام و کثرت جمعیت» (ابن میثم، ۱۴۰۴ ق: ۲۶۵/۱؛ ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷ ق: ۲۰۱/۱) دسته‌ای بر این باورند که حضرت مردم را به دلیل ندانستن اینکه چه چیز را باید کجا قرار داد و کمی درک و عدم رعایت ادب، به گوسفند تشبیه کرده‌اند؛ چرا که عرب گوسفند را به کم فهمی و کم‌هوشی توصیف می‌کند (هاشمی خوبی و دیگران، ۱۴۰۰ ق: ۱۰۴/۳؛ ابن میثم، ۱۴۰۴ ق: ۲۶۵/۱؛ قطب راوندی، ۱۴۰۶ ق: ۱۲۹/۱). گروهی نیز با رد این نظر، بر وجه دیگری از این تشبیه معتقدند و آن اینکه تشبیه به «رَبِيضَةِ الْغَنَمِ» به دلیل نادانی مردم نیست، بلکه به این دلیل است که گوسفندان به هنگام هجوم



گرگ، اطراف چوپان را می‌گیرند، همانند زمانی که در آغل جمع می‌شوند. در واقع مسلمانانی که به خاطر گرگان عصر خلیفه سَوْم، هرکدام به سویی پراکنده شده بودند و رشته وحدت در میان آنان کاملاً گسسته بود، وجود امام عَلَيْهِ السَّلَام را حلقه اتصالی در میان خود قرار دادند و همگی با شور و اشتیاق فراوان، گرد او جمع شدند و احساس آرامش می‌کردند (مکارم، ۱۳۷۵: ۳۸۰/۱). برخی نیز بدون آوردن دلیل، این تفسیر را بعید و غیر مناسب حال دانسته و فقط مراد حضرت را توصیف شدت ازدحام پیرامون خود برشمرده‌اند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۸۷: ق: ۲۰۱/۱).

تشبیه دیگری از همین نوع برای این دسته از یاران در خطبه‌ای دیگر از نهج البلاغه نیز به چشم می‌خورد؛ ایشان در این موضع برای وصف هجوم بیعت‌کنندگان، آنان را به شتران تشنه‌کامی که به آب می‌رسند و ساربان آن‌ها را رها می‌کند و عقال و پایبند از آن‌ها برمی‌گیرد، تشبیه کرده‌اند که توجه به آن در تحلیل و مفهوم‌یابی بخش حاضر نیز مفید و کمک‌رسان است؛ چرا که این دو خطبه در کنار هم به‌نوعی دو گویش و دو تشبیه از یک واقعه واحد هستند.

ایشان می‌فرمایند: «فَتَدَا كُوا عَلَيَّ تَدَاكَ الْإِبِلِ الْهَيْمِ يَوْمَ وِرْدِهَا وَ قَدْ أُرْسَلَهَا رَاعِيهَا وَ خَلِئَتْ مَثَانِيهَا.» (خطبه ۵۴)

«چنان بر من هجوم آوردند که شتران تشنه به آبشخور روی آرند و چراننده پای‌بند آن‌ها را بردارد و یکدیگر را بفشارند.» (شهیدی، ۱۳۷۸: ۴۵)

«تداکوا» از ماده «دک» به معنی کوبیدن و خرد کردن و مسطح ساختن است و در این خطبه به وضع شترانی اشاره دارد که فوق‌العاده تشنه‌اند و وارد آب‌گاه می‌شوند و هر کدام دیگری را می‌کوبد و کنار می‌زند تا زودتر به آب برسد. به گفته عالمان حضرت در اینجا هجوم مردم را به ازدحام شتران تشنه، هنگامی که ساربان آن‌ها را برای آب رها می‌کند تشبیه کرده‌اند، (مکارم، ۱۳۷۵: ۶۱۳/۲) و «وجه شبه» نیز «شدت ازدحام آن‌ها» است. (ابن میثم، ۱۴۰۴: ق: ۱۴۴/۲)

گفته شده «هیجان و بی‌تابی شتران تشنه بدون افسار» ممکن است اشاره ضمنی به «عدم عمق احساسات و ضعف معرفت و شناخت» آن‌ها نیز باشد! این تعبیرات، در واقع کنایه از سرزنش است و به آن‌ها گوشزد می‌کند که گاهی آن‌چنان داغ می‌شوید که نمی‌توان شما را کنترل کرد و گاهی آن‌چنان سرد و افسرده و بی‌رمق که نمی‌توان شما را به حرکت درآورد. (مکارم، ۱۳۷۵: ۶۱۳/۲)

این چنین تشبیهاتی چنان محسوس و ملموس، احوال آنان را به تصویر کشیده که دیگر از تفسیر و توضیح اضافه بی‌نیاز است؛ چه اینکه عرب بارها و بارها در زندگی خود با این صحنه روبه‌رو شده و از نزدیک شاهد این تصاویر بوده است.

نتیجه

از سیره عملی عرب متقدم برمی‌آید که تشبیه به حیوان در نگره فرهنگ کهن این قوم، قبحی ندارد و حتی در مواردی شایسته و افتخارآمیز است. حال آن‌که در تمام فرهنگ‌ها این چنین نیست. هر حیوان با توجه به صفات بارزش، نمادی از مفاهیم نیک و بد را در منظر عرب متقدم به خود اختصاص می‌دهد و برای کشف مراد متکلم، باید به سایر قراین فهم اعم از سیاق کلام، فضای صدور، قراین احوالی و مقامی مانند حالات و شرایط حاکم در جامعه، متکلم، مخاطب و ... نیز تمسک جست. به تصریح تاریخ، توهین و دشنام‌گویی حتی در مقابل دشمنان و معاندان در سیره علوی و نیز سایر اهل بیت منفور بوده است و حتی در سخت‌ترین شرایط همچون جنگ نیز از آن منع می‌نمودند که این خود مؤیدی است بر نفی بار معنایی توهین بر تعبیرات شامل بر تشبیه انسان به حیوان. تشبیه انسان به حیوان در خطبه شقشقیه سه گونه دارد: اول تشبیه خود حضرت (متکلم) به حیوان، دوم تشبیه خواص مردم به حیوان و سوم تشبیه عوام مردم به حیوان. هر یک از این تشبیهات بار معنایی اعم از مثبت و منفی دارد و در تشخیص مراد متکلم، کشف شاخصه‌های فرهنگ گفتاری لازم است. در نقد عملکرد مترجمان در ترجمه عبارات مشتمل بر تشبیه انسان به حیوان باید توجه داشت که ترجمه آزاد و نیابردن تشبیه و اکتفا به رساندن مفهوم با تکیه بر حذف موارد کج‌تاب، از بار بلاغی کلام می‌کاهد و در عین آنکه تأثیرگذاری را کم می‌کند، مراد متکلم را هم به‌درستی منعکس نمی‌نماید. خالی‌گذاردن متن معادل، از واژه مورد نظر نیز می‌تواند راهکار دیگری برای فرار از کج‌تابی معادل‌گزینی باشد اما این راهکار قطعاً چیزی جز سردرگمی مخاطب در پی نخواهد داشت و علاوه بر دشوارتر کردن فهم، ممکن است خود شبیه جدیدی بیافریند و به‌نوعی پذیرش قبح کلام و فرار از آن را به ذهن مخاطب القاء کند. به نظر می‌آید به‌منظور ترجمه و معادل‌گزینی صحیح برای این‌گونه تعابیر، لازم باشد ضمن ترجمه تحت‌اللفظی به تفاوت‌های فرهنگی، در قالب توضیحی در درون متن یا پانویس اشاره داشت تا برداشت از مطلب برای خواننده به دور از خطا، پیچیدگی، غرابت و خالی از ابهام باشد.

منابع
القرآن الكريم

۱. ابن ابی الحديد، ۱۳۸۷ ق، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم، دوم، قاهره: دار احياء الكتب العربيه.
۲. ابن اثير جزري، عزالدين، ۱۴۰۹ ق، أسد الغابة في معرفة الصحابه، بيروت: دار الفكر.
۳. ابن شجري، هبة الله بن علي، ۱۳۴۴ ق، مختارات شعراء العرب، شرح: محمود حسن زناتي، مصر: مطبعة الاعتماد.
۴. ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، سوم، بيروت: دار صادر.
۵. ابن ميثم، ميثم بن علي، ۱۴۰۴ ق، شرح نهج البلاغه، تهران: دفتر نشر الكتاب.
۶. ابن ميمون البغدادي، محمد بن المبارك، بی تا، منتهی الطلب من أشعار العرب، بی جا: نسخه الكترونيكي موجود در مكتبه شامله.
۷. احمد بن حنبل، ۱۴۲۱ ق، مسند احمد، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة.
۸. ارفع، سيد كاظم، ۱۳۷۹ ش، ترجمه نهج البلاغه، دوم، تهران: انتشارات فيض كاشاني.
۹. اسماعيلي، امير، ۱۳۶۴ ش، ترجمه نهج البلاغه، تهران: طاهري.
۱۰. انصاري قمی، محمد علی، بی تا، ترجمه نهج البلاغه، تهران: محمد علی علمی.
۱۱. انصاريان، حسين، ۱۳۸۸ ش، ترجمه نهج البلاغه، قم: دار العرفان.
۱۲. آقا ميرزايبی، ناهيد، ۱۳۷۹ ش، ترجمه نهج البلاغه، تهران: بهزاد.
۱۳. بخاری، محمد بن اسماعيل، ۱۴۲۲ ق، صحيح بخاری، تحقيق: جماعة من العلماء، بيروت: دار طوق النجاة.
۱۴. بهشتی، محمد، بی تا، ترجمه نهج البلاغه، تهران: تابان.
۱۵. ثعالبی، ابومنصور، بی تا، ثمار القلوب في المضاف والمنسوب، قاهره: دار المعارف.
۱۶. جاحظ، عمرو بن بحر، ۱۴۲۴ ق، الحيوان، دوم، بيروت: دار الكتب العلمية.
۱۷. جارم، محمد نعمان، ۱۳۴۱ ق، اديان العرب في الجاهلي، مصر: مطبعة السعادة بجوار محافظة مصر.



۱۸. جعفری، سید محمد مهدی، ۱۳۸۸ش، ترجمه نهج البلاغه، تهران: ذکر.
۱۹. جعفری، محمد تقی، ۱۳۸۶ش، ترجمه نهج البلاغه، تهران: شرکت تعاونی کار آفرینان فرهنگ و هنر.
۲۰. خالدی سردشتی، علی و سید محمد موسوی بفرویی، ۱۳۹۹ش، بررسی آواشناسی خطبه شفشقیه و دشتی، محمد، ۱۳۸۰ش، ترجمه نهج البلاغه، قم: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین.
۲۱. دمیری، کمال‌الدین محمد، ۱۴۲۴ ق، *حياة الحيوان الكبرى*، دوم، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۲. دنبلی خویی، ابراهیم، بی‌تا، *الدرة النجفیة*، بی‌جا: بی‌نا.
۲۳. دین پرور، سید جمال‌الدین، ۱۳۷۹ش، ترجمه نهج البلاغه پارسی، تهران: بنیاد نهج البلاغه.
۲۴. دینوری، ابن قتیبه، ۱۴۲۳ ق، *الشعر والشعراء*، قاهره: دار الحدیث.
۲۵. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، ۱۴۰۵ ق، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق: جمعی از محققین به اشراف شعیب الأرناؤوط، سوم، بی‌جا: مؤسسة الرسالة.
۲۶. زمخشری، محمود بن عمر، ۱۴۱۲ ق، *ربیع الأبرار ونصوص الأخیار*، بیروت: مؤسسة الأعلمی.
۲۷. سپهر خراسانی، احمد، ۱۳۵۸ش، ترجمه نهج البلاغه، تهران: سازمان انتشارات اشرفی.
۲۸. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، ۱۳۸۲ ق، *الأنساب*، تحقیق: عبد الرحمن بن یحیی المعلمی الیمانی و دیگران. حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف العثمانیة.
۲۹. سید رضی، محمد بن حسین، ۱۳۷۷ش، *نهج البلاغه (با ترجمه فارسی قرن پنجم و ششم)*، تصحیح: عزیز الله جوینی، دوم، تهران: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران.
۳۰. سید رضی، محمد بن حسین، ۱۹۸۰ م، *نهج البلاغه*، تحقیق: صبحی صالح، بیروت: دار الکتب اللبنانی.
۳۱. سیوطی، جلال‌الدین، ۱۴۱۸ ق، *المزهر فی علوم اللغة وأنواعها*، تحقیق: فؤاد علی منصور، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳۲. شهیدی، جعفر، ۱۳۷۸ش، ترجمه نهج البلاغه، تهران: دفتر انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۳. شیبانی، ابی عمرو، ۱۴۲۲ ق، *شرح المعلفات التسع*، تحقیق: عبدالمجید همو، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.



۳۴. شیروانی، علی، ۱۳۸۱ش، ترجمه نهج البلاغه، قم: دفتر نشر نسیم حیات.
۳۵. طیرانی، مریم سادات و دیگران، ۱۳۹۸ش، تحلیل خطبه شقشقیه با تکیه بر بافت شناسی اجتماعی - عابدینی مطلق، کاظم، ۱۳۷۹ش، ترجمه نهج البلاغه، تهران: آفرینه.
۳۶. عسقلانی، ابن حجر احمد بن علی، ۱۳۲۶ ق، تهذیب التهذیب، هند: مطبعة دائرة المعارف النظامية.
۳۷. عقیلی، جواد علی، ۱۴۲۲ ق، المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، چهارم، بیروت: دار الساقی،
۳۸. فقیهی، علی اصغر، ۱۳۷۶ش، ترجمه نهج البلاغه، تهران: صبا.
۳۹. فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، ۱۳۶۸ش، ترجمه نهج البلاغه، تهران: سازمان چاپ و انتشارات فقیه، ۱۳۶۸.
۴۰. قرشی بنابی، سید علی اکبر، ۱۳۷۷ش، مفردات نهج البلاغه، تصحیح: بکایی، محمد حسین، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله.
۴۱. قطب راوندی، سعید بن هبه الله، ۱۴۰۶ ق، منهاج البراعه، تحقیق: عبد اللطیف حسینی کوه کمری، قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۴۲. قلقشندی، احمد بن علی، بی تا، صبح الاعشی فی صناعة الإنشاء، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۴۳. لطفی، عبد البدیع، ۱۴۰۶ ق، عبقریة اللغة العربیة فی رؤیة الانسان والحيوان والسماء والكواكب، جدة: النادی الادبی الثقافی.
۴۴. محمودی، سعیده و دیگران، ۱۳۹۸ش، تحلیل استراتژی گفتمان ادبی خطبه شقشقیه، علوم قرآن و حدیث، سال پنجاه و یکم، ۲۰۱-۲۲۴.
۴۵. معادینخواه، عبدالمجید، ۱۳۷۴ش، خورشید بی غروب (ترجمه نهج البلاغه)، تهران: نشر ذره.
۴۶. مکارم شیرازی، امامی و آشتیانی، ناصر، محمدجعفر و محمدرضا، ترجمه گویا و شرح فشردهای بر نهج البلاغه، قم: هدف، بی تا.
۴۷. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۵ش، پیام امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، پدیدآورنده: جمعی از فضلا، تهران: دار الکتب الإسلامية.
۴۸. منتظری، حسینعلی، ۱۳۸۳ش، درس‌هایی از نهج البلاغه، تهران: سرایی.

۴۹. مؤسسه لغت‌نامه دهخدا و مرکز بین‌المللی آموزش زبان فارسی، <https://dehkhoda.ut.ac.ir>.
۵۰. میرزائی، پوران و سلمانی، عطیه، ۱۴۰۲ش، تأثیر تمایزات فرهنگی در فهم حیوان‌انگاری انسان در نهج البلاغه، تهران: دارالحدیث.
۵۱. هاشمی، احمد، بی‌تا، *جواهر البلاغة في المعاني والبيان والبدیع*، بیروت: مکتبة العصرية.
۵۲. هاشمی خوبی، حبیب‌الله بن محمد و دیگران، ۱۴۰۰ ق، *منهاج البراعة*، تهران: مکتبه الاسلامیه.

مقالات

۵۳. ترابی میبدی، داود، ۱۳۹۴ش، جایگاه هجو در تبلیغ دین، *مبلغان*، ۱۹۴.
۵۴. جایگاه آن در ارتباط معنایی حروف و واژگان، *مطالعات ادبی متون اسلامی*، سال چهارم، ۴۹-۶۶.
۵۵. سجادی، سید ابوالفضل و فریبا هادی فرد، ۱۳۹۲ش، بررسی واژگان متقاربه المعنی در خطبه شقشقیه نهج البلاغه، *حسنا*، سال پنجم، ۱۲۶-۱۵۸.
۵۶. سیاسی، نظریه فراگفتمان و مبانی بلاغت، *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، سال یازدهم (۲۰)، ۱۷۳-۱۹۲.
۵۷. عباسی، علی اکبر، ۱۳۹۸ش، مقایسه تحلیلی آراء دو شارح نهج البلاغه (ابن ابی‌الحدید و ابن‌میثم) درباره خطبه شقشقیه، *شیعه‌شناسی*، دوره هفدهم (۶۶)، ۳۷-۵۴.
۵۸. عشایری منفرد، محمد، ۱۳۹۱ش، نگاهی معناشناختی به حیوان‌انگاری انسان‌ها در زبان نهج البلاغه و لزوم حفظ حرمت انسان. *مجموعه مقالات برگزیده نخستین همایش ملی نهج البلاغه و ادبیات*، ج ۲، ۲۵-۵۱.